

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نام : امید

نام خانوادگی : شاه میری

دانشجوی ترم اول مهندسی صنایع

نام استاد: ایوب کیانی

شرح سه غزل از

حافظ

خرقه بسوزان حافظ

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود

تاکجا بازدل غمزده ای سوخته بود.

رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی

جامه ای بود که برقامت او دوخته بود

جان عاشق سپند رخ خود می دانست

و آتش چهره درین کار برافروخته بود

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

گفت و خوش گفت برو خرقة بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی زکه آموخته بود

در شعر بالا شاعر در مقام هنرمندی والا از موعظه ی مستقم پرهیز کرده است در

ابتدای شعر به توصیف پرداخته است و شخصی را توصیف کرده است که کارش

خرابکاری و شهرآشوبی است شاعر در بیت چهارم پند پیام اخلاقی خود را بیان کرده

است شاعر دنیا و خوشی های دنیوی را زودگذر می داند و سفارش به درک دنیا و

زودگذر بودن آن می کند و وابسته نبودن به دنیا را گوشزد می کند و همه ی دار و ندار

انسان را آخرت می داند و با رندی راه رهایش دنیوی و با عشق راز گشایش و

رستگاری احروی را به ما می آموزد.

دل میرود زدستم صاحب دلان خدا را

دل میرود زدستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن درویشش بینوا را

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی

کین کیمیای هستی قارون کند گدا را

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

آینه ی سکندر جام می است بنگر

تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

خوبان پارسی گو بخشدگان عمرند

ساقی بده بشارت رندان پارسا را

حافظ به خود نپوشد این خرقة می آلود

ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

حافظ، حافظه ی ماست و شعر او سرشار از اندیشه های عمیق حکمی و عرفانی و احساس ها و عواطف ژرف انسانی است در این سروده ی زیبا عشق و رندی، امیدواری و نشاط حیات، طنز و انتقاد، خوش باشی و اغتنام فرصت و پیام های اخلاقی موج می زند.

# www.kandooch.com

## شرح سه غزل از سعدی

### یتیم

پدر مرده را سایه بر سر فکن  
غبارش بیفشان و خارش بکن  
چو بینی یتیمی سرافکنده پیش  
مده بوسه بر روی فرزند خویش  
یتیم ار بگیرد که نازش خرد؟  
وگر خشم گیرد که بارش برد؟  
به رحمت بکن آتش از دیده پاک  
به شفقت بیفانش از چهره خاک  
الا تا نگردید، که عرش عظیم  
بلرزد همی چون بگرید یتیم

شعر بالا برگرفته از بوستان سعدی که اشاره دارد به طفل یتیم و ظایفی که دیگران نسبت به طفل یتیم دارند سعدی در شعر بالا به صورت زیبا و لطیف رنج یتیمی و

ناملايمتهای زندگی را بیان کرده است شعر بالا علاوه بر سادگی بی مانند پیوندی سخت استوار با زندگی مردم و زبان ایشان دارد.

هیچ چیز از مراحل زندگی از نظر شاعر پنهان نمانده است حتی یتیم شدن طفل کوچک حتی گره کودکانه و سایر ویژگی ها که در شعر بالا آمده است.

### نفحات صبح

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی  
چه خیال ها گذرکرد و گذر نکرد خوابی  
به چه دیر ماندی ای صبح که جان من برآمد؟

بزه کردی و نگریدت موزنان ثوابی  
نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند  
همه بلبلان بمردند و نماند جز عذابی

نفحات صبح دانی زچه روی دوست دارم؟  
که به روی دوستاند که برافکند نقابی  
سرم از خدای خواهد که به پایش اندر افتد

که در آب، مرده بدهند که درآرزوی آبی  
دل من نه مرد آن است که با غمش برآید  
مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی

نه چنان گناهکارم که به دشمنم سپاری  
تو به دست خویش فرمای اگر مکنی عذابی  
دل همچوسنگت ای دوست به آب چشم سعدی

عجب است اگر نگرود که بگرود آسیایی

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

در آرزوی تو باشم

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم  
بدان امید دهم جان که خاک تو باشم  
به وقت صبح قیامت که سر زخاک برآرم  
به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم  
به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم  
نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم  
حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم  
جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم  
به خوابگاه عدم گر هزار سال بخشیم  
به خواب عافیت آن گه به بوی تو باشم  
می بهشت نجویم ز جام ساقی رضوان  
مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم  
هزار باده سهل است با وجود تو رفتن  
اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

سعدی استاد سخن و یکه تاز عرصه ی نثر مسجع و شعر عاشقانه است

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

ظرافت بیان، استواری سخن، شیوایی و رسایی و سادگی و لطف کلام و عظمت و اعتدال از ویژگی های شعر و نثر اوست در غزل بالا آرزوی وصل محبوب و دل بریدن از هر چه غیر دوست را بیان می کند مقصد عارفان و عاشقان حقیقی نه رسیدن به بهشت است نه رهایی از دوزخ که آنان تنها شیفته و دل باخته ی اویند و بس.

عشق جان مایه ی شعر و ادب فارسی است . در غزل سعدی از عشق به معشوق ،

دشواری های راه عشق ، نشان عاشق و معشوق ، وصل و هجران و اشتیاق و شور

عاشقانه ، بارها سخن به میان آمده است معشوق همه ناز است و عاشق همه نیاز .

کمال عاشق سر انداختن دریای معشوق است و گذاشتن از همه رنگ ها و تعلقات

برای وصول به بارگاه دوست . در غزل بالا سعدی از ناتوانی و ناچیزی عاشق در برابر

معشوق و بی تابی و اشتیاق او سخن گفته است .

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

شرح سه شعر نو:

شعر نو

می تراود مهتاب

می تراود مهتاب

می درخشد شب تاب

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک

[www.kandooch.com](http://www.kandooch.com)

غم این خونه ی چند

خواب در چشم ترم می شکند

نگران با من استاده سحر

صبح می خواهد از من

کز مبارک دم تو آورم این قوم به جان باخته را

بلکه خبر

در جگر لیکن خاری

از ره این سفرم می شکند

نازک آرای تن ساق گلی

که به جانش کشتم

و به جان دادمش آب

ای دریغا به برم می شکند

دست ها می سایم

تا دری بگشایم

بر عبث می یم

که به در کس آید

در دیوار به هم ریخته شان

بر سرم می شکنند

می تراود مهتاب

مانده پای آنکه از راه دراز

بر در دهکده مردی تنها

کوله بارش بر دوش

دست او بر در می گوید با خود:

غم این خفته چند

خواب در چشم ترم می شکنند

### نیما یوشیج

از ویژگیهای بارز شعر نیما یی پرداختن به مسائل اجتماعی با زبانی نمادین است. شاعر با بهره گیری از عناصر محیط خویش به بیان دردها و تنگناهای جامعه می پردازد. «می تراود مهتاب» تصویر عصر شب زده و جامعه ی غفلت آلودی است که نیما در آن زندگی می کند. شاعر، دل گرفته از رخوت و خوابزدگی جامعه، در پی یافتن راهی است که بیداری و آگاهی را به جامعه برگرداند. صبح نگران نیز همراه شاعر، آرزوند

دمیده شدن نفس مبارک و مسیحایی در مردم است. گرچه ساقهی ترد و ظریف این  
آرزو که گاه شکسته می شود و خار غم (غم خواب آلودگی جامعه) در جست و  
جوی راهی برای بیدار کردن جامعه است.

شعر نو

داروگ

خشک آمد کشتگاه من

در جوار کشت همسایه

اگرچه می گویند:

«می گویند روی ساحل نزدیک سوگواران در میان سوگواران»

قاصد روزان ابری، داروگ، کی می رسد باران؟

بر بساطی که بساطی نیست

در درون کومه ی تاریک من که ذره ای با آن نشاطی نیست

و جدار دنده های نی به دیوار اتاقم دارد از خشکیش می ترکد

- چون دل یاران که در هجران یار-

قاصد روزان ابری، داروگ، کی می رسد یاران؟

نیما یوشیج

در شعر بالا نیما دید تازه ای به جهان و طبیعت دارد. نگاه او به دریا، درختان و

گیاهان، پرندگان، حیوانات، حشرات و همه موجودات یادآور نگاهی است که شاعران

مغرب زمین به این پدیده ها دارند. در شعر داروگ، کلماتی مانند کشتگاه، ساحل، ابر،

باران و کومه علاوه بر اینکه نگاه شاعر به طبیعت اطراف خود نشان می دهند،

نمادهایی هست که شاعر به مدد آنها روزگار خوشی را برای ما ترسیم می کند. در این

شعر، شاعر عصر سیاه حکومت استبداد را در جامعه ی خویش تصویر می کند و نشان

می دهد که چشم به راه آینده ای روشن ایستاده است.

او منتظر است: منتظر بارانی که سیاهی ها را بشوید و زندگی سبز و شکوفایی را به همراه آورد.

باغ من

آسمانش را گرفته تنگ در آغوش

ابر با آن پوستین سرد نمناکش

باغ بی برگی

روز و شب تنهاست،

با سکوت پاک غمناکش

سازا و باران، سرودش باد

جامه اش شولای عریانی ست

ور جزایش جامه ای باید،

بافته بس شعله ی زرتار پودش باد.

گو بروید یا نروید، هر چه در هر جا که خواهد یا نمی خواهد

باغبانان و رهگذاری نیست

باغ نومیدان،

چشم در راه بهاری نیست

گر زچشمش پرتو گرمی نمی تابد

ور به رویش برگ لبخندی نمی روید

باغ بی برگی که می گوید که زیبا نیست؟

داستان از میوه هایی سر بهگردون سایبی اینک خفته در تابوت پست خاک می گویند.

باغ بی برگی

خنده اش خونی است اش آمیز

جاودان بر اسب یال افشان زردش می جهد در آن

پادشاه فصل ها پاییز

مهدی اخوان ثالث (م.امید)

شعر اخوان شعری اجتماعی است و حوادث زندگی مردم ایران را در خود منعکس می کند لحن حماسی او آمیخته با صلابت و سنگینی شعر خراسانی و سرشار از ترکیب های تازه است. در شعر باغ من شاعر به توصیف پاییز می پردازد و بر خلاف دیگران پاییز را به فصل بی حاصلی و خشکی و نازیبایی که مظهر زیبایی و پادشاه فصل ها می داند و هم اوست که با اسب زردیال افشان خویش در باغ زندگی شاعر می خرامد.

**انواع سجع در:**

**خطبه ششقیه**

سجع متواری:

در وزن و حرف پایان مشابه ات

کار و بار

حقد و حسد

بسان و شبان

سجع متوازن:

گریبان، انسان

فقط هم وزن هست

آفرید، انسان

پناهم ، امانم

آفرید، درید

جاودان، کسان

خفقان، مظلومان

پیوستند، شستند

سجع مطرف:

در وزن مختلف ولی در حرف پایان مشترک هستند:

جوش و خروش

کار و شکار

شکستید، بندید

ایمان، آشتیان

ایمان، زمان

پیران، جوانان

کفران، ریسمان

فرسوده، پژمرده

روز، هنوز

## نقد کتاب:

### سوگواری در بختیاری

به نام آنکه وجودم ز وجود بی وجودش وجود گرفت.

وقتی که با موضوع تحقیقم که نقدی بر کتاب سوگواری در بختیاری روبرو شدم برایم خیلی عجیب و غریب بود که از بین موضوعات مختلف که در پیرامون ماست چرا سوگواری و عزاداری آن هم در بختیاری.

وقتی شروع به خواندن کتاب کردم. شیوایی و سلیس بودن نوشته ها آنقدر مرا به خود جذب و مانوسی کرد که متوجه به گذر زمان نشدم.

نمی دانم این حس غریب، آیا فقط در من بوجود آمد یا یک حس مشترکی در میان دوستانی که این کتاب را خواندند. حسی که خودم را در میان افراد می دیدم که مشغول عزاداری و آه و ناله بودند. و به نظر من این حس بدست نمی آید بجز با قلم توانای استاد جناب آقای ایوب کیانی که مطالب را بطور صریح و آشکار و با ترتیب خاصی مطالب را به رشته تحریر درآورده.

موضوعی که خیلی محسوس و شاید اکثر دوستان به آن پی برده اند. هدف نویسنده از نوشتن این کتاب باشد که اتحاد و یکپارچگی زنان و مردان غیور بختیار را نشان می دهد که این وحدت و همبستگی نه تنها در خوشی و مراسم جشنها یشان می باشد بلکه در غم و اندوه نیز با هم متحدند اگر چه در شهرهای بزرگ . کلان شهرها آدم ها بصورت رباط درآمده اند و احساس و عاطفه در بین این آدم ها خیلی خیلی کم رنگ شده ولی با خواندن این کتاب امیدوار شدن انسانهای پر احساس و عاطفه نیز هنوز هم وجود دارند. و بار هم می توان به ایرانی بودن خود افتخار کرد.

امید است این نویسنده توانا و پر قدرت بتواند با دهن خلاق و قلم پر احساس و زیبای خود آثار خارق العاده اش را به رشته تحریر درآورد.

و من الله التوفیق